

■ **صغری خیل فرهنگ**

مردم اهواز برای تماشای رژه تماشاگران اهواز در پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، در پیوسته آمدند بودند که ناگهان صدای رگبار گلوله به گوش رسید. درست در روزی که مقتدای تروریست‌های جدایی طلب یعنی صدام بعثی در سال ۵۹ همدین مردم را از زمین و هوا به گلوله بسته بود. این بار نیز اخلاف صدام عفتلی مردم را به گلوله بستند. صدای رگبار گلوله برای مردم موقوم اهواز ناآشنا نبود. کف خیابان خون بود و کفش‌های کودکانی که حین فرار جا مانده بود. صحنه‌های عجیبی رقم زده شد. زنان و کودکان بی‌دفاع آمده بودند تا از پاسداران مرزهای کشور تجلیل کنند اما نمی‌دانستند که قرار است قربانی کینه‌توزی نامردانی شوند که به جان آنها گلوله می‌بندند. اهواز بار دیگر داغدار شد، خوزستان بار دیگر خون گریه کرد. اما کوارتت شهادت حسین ولایتی‌فر در این روز حکایتی دیگری است. این بار نیز شهادت یکی دیگر از مشتاقانش را یافته بود. گفت‌وگوی ما با محسن ولایتی‌فر برادر شهید را می‌خوانید. ■■■

گویا پدرتان از رزمندگان دفاع مقدس بودند؟ کمی از خانواده‌تان بگویید.

ما دو خواهر و دو برادر هستیم. در خانواده، دوران دفاع مقدس رزمنده، شهید، ایثارگر و آزاده زیاد داریم. هم‌طور که اشاره کردید، پدرم در هشت سال دفاع مقدس به عنوان بسیجی حضور داشت. البته آن زمان حسین متولد نشده بود. برادرم متولد ۶ تیر ماه ۷۵ بود. فرزند آخر خانواده و دانشجوی رشته فقه و اصول دانشگاه اصول دین بود. علاقه ویژه‌ای به سپاه داشت. برای همین از سه سال پیش با پیگیری‌های زیاد توانست به عضویت سپاه درآید. البته خودم هم پاسدار هستم و در این زمینه همراهی‌اش کردم. دوره‌های آموزشی را در تبریز و اصفهان گذراندم حتی دوره فرماندویی را هم دید و در لشکر عملیاتی استان خوزستان مشغول به خدمت شد. از وقتی وارد سپاه شد، هر نظر متحول شد، من به عنوان برادر بزرگ‌تر این را کاملاً احساس می‌کردم و همان زمان به دلم خطور کرد که حسین طعم شهادت را خواهد چشید و لذا بسیار احتمال شهادتش را می‌دادم. واقعاً وقتی که لباس سپاه را به تن کرد، ویژگی‌ها و اخلاقیاتی از ایشان می‌دیدم که با اینکه از من کوچک‌تر بود اما رفتارها و خصایص اخلاقی ایشان باعث شد که الگوی من شود.

قبل از این چه فعالیت‌هایی داشت؟

حسین از کوچکی در جلسات قرآن شرکت می‌کرد، جلسات قرائت قرآن بعد از نماز مغرب و عشا برای نوجوانان محل در مسجد برگزار می‌شد و حسین با برنامه‌های فرهنگی، هنری و تفریحی افراد زیادی را جذب مسجد و نماز و این کلاس‌ها کرده بود. در کنار اینها در بسیج هم فعالیت داشت و عضو شورای پایگاه بود، در قالب اقتصاد مقاومتی چند مرحله فارچ هم پرورش داد و از این دست فعالیت‌ها زیاد داشت و بیگار نمی‌ماند. اینها را بر اساس رهنمود مقام معظم رهبری در خصوص توسعه اقتصاد مقاومتی انجام می‌داد. حتی خیلی از بچه‌های مسجد و پایگاه بسیج را هم به فعالیت‌های اقتصاد مقاومتی وارد کرد و کار یادشان داد تا هم زمینه بیکاری از بین برود و زمینه اشتغال آنان فراهم شود و هم درآمدی کسب کنند و در این زمینه موفق بود. اصلاً یکی از زمینه‌های

جذب ایشان در سپاه همین فعالیت‌هایش در عرصه اقتصاد مقاومتی بود.

چه شاخصه‌های اخلاقی در برادر شما وجود داشت که احساس می‌کردید یک روزی به شهادت می‌رسد؟

حسین را سخت می‌توانستیم ببینیم. حتی وقتی دزفول می‌آمد کار داشت. یا هیبت بود یا در مراسم شهدا حضور داشت یا به مزار شهدا می‌رفت. آرام و قرار نداشت. هر وقت دنبال حسین بودیم می‌دانستیم که یا باید در هیبت باشد یا مزار شهیدان به ویژه شهدای مدافع حرم می‌دانستیم ما من و خلوتگاه حسین آنجاست. حسین از بچه‌های هیبت محبان ابوالفضل(ع) بود. مرتب مراسم هفتگی، اردوهای جهادی، سفرهای زیارتی می‌مشهد و گرپلا و اردوهای راهبان نور داشتند. حسین طالب شهادت بود و از خدا می‌خواست مرگش را شهادت در راهش قرار دهد. می‌گفت من به از روی شهادت خواهم رسید. حسین زینتی نبود این را از اخلاق و رفتارش می‌توانستیم تشخیص دهیم، ارادت خاصی به پدر و مادرش داشت. وقتی حقوقش را می‌گرفت، بخشی را هزینه مادرش می‌کرد و بخشی را به نیازمندان می‌داد. می‌دانستیم هزینه چند خانواده نیازمند می‌کرد؛ مثلاً برای آنها بخاری یا یخچال می‌خرید و از این قبیل کارها، ان‌شاءالله باقیات صالحات برایش شود. من گاهی با شنبین صدای گریه‌های نیمه‌شب

حسین بیدار می‌شدم و می‌شنیدم که دائم می‌گفت اللهم الرزقا توفیق الشهاده. از خدا طلب شهادت می‌کرد و به این مقام برادرم غیبه می‌خورد. حسین کم حرف بود و آرامش روحی خاصی داشت. اهل عمل بود. واقعاً خستگی را خسته کرده بود، آنقدری که یک بار به او گفتم خیلی زیاد فعالیت می‌کنید بدن شما نیاز به استراحت دارد؛ ایشان در حالی که دست بر سینه‌اش گذاشته بود گفت: «این بدن من خسته و زکاتی دارد که باید در راه خدا بپردازم.» زمانی که حسین استخدام شد، خیلی پیگیر از دواج ایشان شدم، بارها گفتم که حسین شما هم شغل داری و هم مسکن. الان وقت ازدواج شماست. گاهی با اصرار می‌گفتم، مادرمان هم واسطه می‌شد. آخرین بار همین هفته گذشته بود که حسین دست روی شانه من گذاشت و گفت: «داداش آنقدر من را

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید حسین ولایتی‌فر از شهدای حادثه تروریستی اهواز

بی‌اعتنا به دنیا و بی‌قرار شهادت بود



شرمنده مادر نکن، من را وابسته نکن، من در این دنیا نمی‌مانم، من شهید می‌شوم.» عین جمله شهید همین بود.

بچه‌ته تغاری معمولاً عزیز کرده خانواده می‌شوند؛ رابطه مادر با حسین چطور بود؟

حسین فرزند آخر خانواده بود و مادر علاقه زیادی به او داشت. وابستگی خاصی بین مادر و حسین بود. حسین همیشه به مادر می‌گفت مادر وابسته من نشو. مادر به من می‌گفت به حسین بگو اینقدر آدمیت نکن و مرا تنها نگذار. همیشه ذکرش «یا حسین» بود. همان موقع که لباس سپاه را به تن کرد، گفت دنیا کعبه که من



پیامی به تروریست‌ها دارم که ما در این راه تا جنان در بدن داریم ایستاده‌ایم و خدمتگزار نظام مقدس جمهوری اسلامی و کشور و حافظ مقدساتمان خواهیم بود و شهادت حسین و حسین‌ها در این مسیر ما را قوی‌تر و عزم‌ما را راسخ‌تر کرده است. حضور مردمی در تشییع پیکر حسین و شهدای دیگر حادثه خود نشان از اراده و ایستادگی مردم دارد



در این راه شهید شوم. حسین آقا آخرین ماه محرم زندگی‌اش را به تازگی گذرانده بود که شهید شد؛ از حال و هوای ایشان در این ایام بگویید.

حسین ۲۲ سال داشت اما خیلی زود به بلوغ فکری و معنوی رسید. در روزه‌های هیبت سر به سجده می‌گذاشت و گریه می‌کرد. قبل از آغاز ماه محرم در مشهد به عنوان خادم شهدا در جوار بارگاه امام رضاع) خدمت کرد. من با ایشان تماس گرفتم و گفتم چند روز بیشتر به ماه محرم نمانده، بیا که خانواده چشم به راه شما هستند. گفت من اینجا هستم، برات گرپلا را که بگیرم می‌آیم.

دهه محرم امسال هم کارهایش را در هیبت انجام داد بعد به اهواز رفت اما برای حضور در مراسم به دزفول می‌آمد. در روزهای تاسوعا و عاشورا هم در هیبت‌های عزاداری حضور داشت. آخرین باری که حسین را خوب نگاه کردم در هیبت سینهنری امسال بود که یک شال عزا که متبرک به حرم امام حسین(ع) بود را در گردن داشت. این شال را همیشه همراه داشت. بعد از شهادتش هم اولین چیزی که تحویل گرفتم همین شال بود که همراه آن هم به خاک سپرده شد.

اشاره کردید که شما شهادت ایشان را پیش‌بینی می‌کردید. قطعاً خودش هم این احساس را داشت. در نوشته‌ها یا وصیت‌نامه‌اش به این موضوع اشاره کرده است؟

من که همیشه استرس شهادت حسین را داشتم. خودش هم همیشه به حال دوستان شهید و ایثار گرش که در جبهه‌های نبرد در سوریه و عراق شرکت داشتند غیبه می‌خورد. می‌توانم بگویم همیشه منتظر شهادت حسین بودم. بعد از شهادتش سراغ دستنوشته‌هایش در کمندش رفتم. در یکی از دستنوشته‌ها اینطور آمده است: «ایا ما واقعاً چیزی هستیم که امام زمان(عج) از ما می‌خواهد و خداوند متعال از ما می‌خواهد؟ ما آدمیایم در این دنیا که ارزش پیدا کنیم نه اینکه به هر ارزشی که شده زندگی کنیم. حواسمان باشد ما عبیدیم و عبد باید تابع مولا باشد.»

در دستنوشته دیگری اینطور نوشته است: «بسم الله الرحمن الرحیم، بعد از هر آمدنی رفتنی وجود دارد، رفتن‌ها می‌توانند با حقارت یا با افتخار باشند.»

وصیتنامه ایشان را پیدا نکردم؛ احتمالاً یا در محل کارش است یا دست دوستانش.

در باره شهدای مدافع حرم هم صحبت می‌کرد؟

بله. وقتی پای اخبار حوادث سوریه و عراق می‌نشست کاملاً به هم می‌ریخت و بیقرار می‌شد. در دلش آشوب می‌شد. آرامش نداشت. می‌گفت ببینید اینها چطور شهید می‌شوند. حیف است که ما نرئیم و خودمان را به قافله شهدا نسانیم.

فیلمی از شهید در فضای مجازی منتشر شده است که در آن از شهادتش می‌گوید. داستان این فیلم چیست؟

این فیلم مربوط به دو سال پیش است. حسین به همراه یکی از دوستانتش در زمستان وارد حرم می‌شوند و دوستانش آنجا از حسین فیلم کوتاهی می‌گیرند و می‌خواهند که حسین صحبت کند. حسین هم با افتخار و با اخلاص جلوی دوربین حاضر می‌شود و می‌گوید کاری ندارم که می‌خواهد ریا باشد یا نه اما می‌گویم



ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۸۱

تا همه بدانند و یاد بگیرند، من یک روز شهید می‌شوم.

از روز حادثه بگویید؛ از ۳۱ شهریور ماه امسال و رژه‌ای که در اهواز با خون و شهادت آمیخته شد.

روز ۳۱ شهریور در مراسم قرائت زیارت عاشورا و مداحی بودم که خبر حادثه تروریستی در اهواز را شنیدیم. بلافاصله با خودم گفتم که حسین شهید شده است. با تلفن همراه حسین تماس گرفتم، پاسخ نداد. به همکارم گفتم می‌دانم داداشم شهید شده است. دوباره تماس گرفتم، یک آقای جواب داد. گفتم: حسین! گفت: حسین گلوله خورده است. با اعضای خانواده از دزفول به سمت اهواز راه افتادیم. وقتی به اهواز رسیدیم همکارانش خبر شهادتش را دادند. بعد هم پیکرش را به ما نشان دادند. چهره‌اش مثل



وقتی پای اخبار حوادث سوریه به عراق می‌نشست کاملاً به هم می‌ریخت و بیقرار می‌شد. در دلش آشوب می‌شد. آرامش نداشت. می‌گفت ببینید اینها چطور شهید می‌شوند. حیف است که ما نرئیم و خودمان را به قافله شهدا نرسانیم

بیرومی می‌کنیم.



روزنامه جوان | شماره ۵۴۷۹

نیست، احتمالاً حسین مجروح شده است و داداش را به تهران برده‌اند، اما مسادر بی‌تاب بود. بعد هم به اهواز رفتیم. بچه‌های هیبت مسجد که از شهادت حسین خبردار شده بودند، عکس‌ها و بنرهایی از حسین نصب کردند و دیگر ما هم مدر متوجه شهادت حسین شد. از آن روز تا الان که دارم با شما مصاحبه می‌کنم لب به چیزی نزده و منتظر است تا پیکر غرق به خون حسین را ببیند.

نظر شما درباره این حادثه تروریستی چیست؟ این حادثه چه تأثیری در جامعه و خانواده‌های شهدا دارد؟

من خودم پاسدار هستم، قطعاً اجازه نخواهم داد اسلحه برادرم روی زمین بماند. ما مطیع رهبریم، امام خامنه‌ای فرمودند این ترقه‌بازی‌ها تأثیری در اراده ملت ندارد. فکر نکنند با ریختن خون ما، دست از مقاومت و جهاد برمی‌داریم. ما هر چه شهید بدهیم، هر چه خون بدهیم، حفظ اسلام و دستاوردهای انقلاب اسلامی برای ما اولی‌تر و مهم‌تر است. شهادت حسین شوکی به مردم شهرستان دزفول وارد کرد. این شهادت‌ها مردم را متحول می‌کند و آنها را ثابت‌قدم‌تر می‌نماید. باورم نمی‌شد تشییع این شهدا! آنقدر باشکوه برگزار شود. ان‌شاءالله ادامه‌دهنده راه شهیدان خواهیم بود و آنها همانطور که در مدت زندگی می‌شوند. حیف است که ما نرئیم و خودمان را به قافله شهدا نرسانیم.



همیشه آرام بود و بلخندی که بر لبانش نقش بسته بود ما را هم آرام کرد. امیدوارم ادامه‌دهنده راهش باشم.

مسئولیت ایشان در رژه چه بود؟

مسئول آمد و پشتیبانی گردان اول لشکر عملیاتی سپاه ۷ ولیعصر(ع) خوزستان بود. راسخ‌تر کرده است. حضور مردمی در تشییع پیکر حسین و شهدای دیگر حادثه خود نشان از اراده و ایستادگی مردم دارد.

عکسی در فضای مجازی از حسین منتشر شده است که حسین تابوت شهیدی را حمل می‌کند. تابوت کدام شهید است؟

حسین ارادت زیادی به شهدا داشت. چند وقت پیش شهید گمنامی را برای تشییع به هیبت آورده بودند که این عکس مربوط به آن روز است. حسین زیر تابوت شهید رفت و تابوت را بر دستانش گرفت. نمی‌توانم چه عهدی با آن شهید گمنام بسته بود که خیلی زود به قافله شهیدان پیوست. پیکر حسین روز دوشنبه دوم مهر ماه سال جاری تشییع و در مزار شهدای دزفول در کنار شهید جاویدالانر مدافع حرم سعادت‌خواه به خاک سپرده شد. اصلاً باورم نمی‌کردم که مراسم تشییع حسین آنقدر باشکوه برگزار شود. بعد از دیدن حسین، مادر کمی آرام‌تر شده است.

۱	۶		۵		
۲	۷		۱		۹
۳	۸		۲		۳
۴			۸		۷
۵			۶		
۶		۷		۳	
۷		۹		۲	
۸			۱	۳	

جدول سودوکو

ارقام ۹تا ۹راطوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۵۴۷۸

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

از بالا به پایین

■ ۱- نوعی زورآزمایی- مجرای آب ■ ۲- اثر امیل زولا- شهر تیم اینتر- ساختمان مرتفع ■ ۳- از جناح‌های سیاسی- زیارت‌کننده- درخت بلوط- پرچم ■ ۴- برومند- نام رئیس جمهور سابق آمریکا- شیره انگور ■ ۵- گوساله ماده- سبزی خوراکی خردرو- اسب تیریزی ■ ۶- درست و صحیح- اندام ماهی- چراغ ■ ۷- خوردنی نامآکول- آنزیم مبدل شیر به پنیر- ورزشگاه تیم یوونتوس ایتالیا ■ ۸- پوسترین وارونه- تجارت- دریاچه زیبای الموت قزوین- صدمه ■ ۹- کسی که تازه به نان و نوایی رسیده است- پرسش- کشور اینکاها ■ ۱۰- رهایی- برکه ثبت مشخصات افراد- غلاف شمشر ■ ۱۱- رود فرانسوی- امپراتور زنبوران عسل- صحابه نخورده ■ ۱۲- آتش روستایی- قلب قرآن- از فرماندهای شهید سال‌های حماسه ■ ۱۳- سوره انسان- خالص- ثابت و بی‌حرکت- خشکی ■ ۱۴- درج‌های در رشته‌های رزمی- جانور شکار شده به وسیله جانور دیگر- کمک ■ ۱۵- شهری در خوزستان- هر یک از هفت فرشته آیین زرتشت